

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

یونس نگاه

۰۲ اپریل ۲۰۲۳



یونس نگاه

## بلای شعر در سیاست

رابطه شعر و سیاست حساس و بحث‌برانگیز است. شاعران در جامعه ما اعتبار بسیار دارند و به شعر و کلام منظوم آنان خیلی ارج گذاشته می‌شود. دلیل این جایگاه در عناصر شکل‌دهنده شعر و نقشی است که شعر در سیاست و فرهنگ ما بازی کرده است. منتقدان ادبی شعر را بیان عاطفی اندیشه می‌دانند و تخیل را عنصر اصلی آن می‌خوانند. پررنگی عاطفه و تخیل در کلام شاعرانه، باعث شده است که آدم‌ها به آن تقدس قایل شوند و بگویند که شاعران الهام می‌گیرند و در سطحی فراتر از انسان‌های عادی می‌اندیشند. چنین پنداشته می‌شود که الهام با اندیشیدن تفاوت دارد و از ناخودآگاه و ته نشین تجارب دیرینه یا از ناکجاها و آسمان‌ها می‌آید – چیزی فروتر از وحی و بالاتر از عقل. این برداشت رایج است که در مکتب و دانشگاه، در محافل ادبی و مجالس شعری افغانستان از آن به تفصیل سخن گفته می‌شود. البته این برداشت در دنیای سیاست و ادبیات عصر ما به نبرد فراخوانده شده و سال‌ها است که در افغانستان نیز به تاسی از تجارب محققان کشورهای دیگر کوشیده شده است پرده از رمزآلودی الهام و تقدس‌نمائی شعر برداشته شود و شاعران را از اریکه ملائی ادبی پائین کرده به مسؤلیت‌های اجتماعی و سیاسی‌شان متوجه سازند. این تلاش‌ها گاه مؤثر افتاده و شاعران مردمی، مخالف تقدس‌گرایی و علاقه مند به اندیشیدن، تحقیق و ارتقای آگاهی سیاسی به میدان آمده‌اند؛ اما محیط عقب‌مانده جولان‌گاه شاعران کهنه‌اندیش، فاقد آگاهی سیاسی و مجهز با مهارت‌های کلامی و ادبی مانده است. از این رو شاعران مشهوری داریم که سال‌ها مثل ملاحی مدرسه در خلوت مشغول خیال‌پردازی، بازی با کلمات و دوری جستن از سیاست و اجتماع هستند و هرازگاهی آه یا ناله‌ای پر از ابهام و استعاره سر می‌دهند و پیامبرگونه به ایجاز سخن می‌گویند. کسانی در میان آنان گوشه چشم به سیاست دارند، بی‌آنکه دیدگاه سیاسی خود را به روز کنند و مناسب با مقام و جایگاهی که جامعه برای‌شان قایل است، پیش‌گام شوند و مسؤولانه، بعد از مطالعه و تحقیق، زبان بکشایند. آنان مثل مولوی‌هایی که حدیث و آیاتی را از بر دارند، تصور می‌کنند که تبحرشان در صنایع شعری و داشتن دیوان کافی است

که جامعه‌شناس، سیاست‌مدار و رهبر نیز باشند. اما وقتی دهان می‌گشایند، آشکار می‌شود که قرن‌ها از زمانه خود دور مانده و نسخه‌های ملا هبت‌الله و ملا حسن در ادبیات و شعرند. عبدالباری جهانی یکی از این افراد است.

آقای جهانی، شاعر بسیار مشهور است و از چندین دهه به این سو شعرها و نظم‌هایش در موسیقی، ادبیات و سیاست افغانستان راه یافته است. طالبان اشعار او را زمزمه می‌کنند، آوازخوانان ترانه‌هایش را می‌خوانند و تصنیف سرود ملی افغانستان در دوران جمهوریت نیز از قلم او بود. او خلاف تعدادی از شاعران مشهور که از سیاست دوری می‌جویند، در سیاست دخیل بوده است؛ اما نه به شیوه شاعران مبارز و ترقی‌خواه که علیه استبداد، ارتجاع و عقب‌ماندگی می‌ایستند و از آلوده شدن به مزدوری قدرت دوری می‌جویند، بلکه به شیوه شاعران پول‌دوست و چاپلوس نیروهای بر سر قدرت، همسو با جریان‌های سیاسی رایج و موافق باد قایق شعر و سیاست می‌رانند. زمانی که پروژه‌های جهاد رونق داشت، او گوینده رادیو صدای امریکا شده بود. وقتی طالبان به میدان آمدند، به دیدار ملا عمر رفت. زمانی که جمهوری اسلامی مورد حمایت امریکا شکل گرفت، سرود ملی جمهوری اسلامی را سرود و وزیر اطلاعات و فرهنگ شد. وقتی دوباره پروژه طالبان رونق گرفت، شعر مشهور «موری رخصت راکوه خُم درخه» را در مورد یک جوان انتحاری سرود و اکنون از حامیان ناصح طالبان شده است و با شعر و نثر می‌کوشد «امارت اسلامی افغانستان» را اصلاح کند.

آقای جهانی در سومین نامه‌اش، حتا به اندازه حامد کرزی و عبدالله عبدالله از طالبان دوری نجسته و اداره طالب را اداره سرپرست نخوانده، بلکه پخته «امارت اسلامی افغانستان» خطاب کرده است. طالبان وزیران خود را سرپرست می‌خوانند، اما باری جهانی در نوشته‌هایش آنان را وزیر می‌خواند. رهبران طالب را «مشران قدرمن» خطاب می‌کند. به این هم بسنده نکرده و در نامه اخیرش هر جا از طالبان یاد کرده، حتا اداره دور اول آن گروه را نظام خوانده، ولی رقیبان آن گروه را با کلمات سبک و رکیک یاد کرده است. جمهوری اسلامی را «رژیم قبلی»، دولت مجاهدین را «نظام وحشت مجاهدین پاکستان» و دوره خلقی‌ها را با ذکر «شکست شرم‌آور لشکر سرخ اتحاد شوروی» یاد کرده است. باری جهانی از تروریسم طالبان و انتحاری‌گری آنان یاد نکرده و از ذکر وابستگی آن گروه ابا ورزیده و به جای یادآوری وابستگی آنان به پاکستان و امریکا، به همکاری‌شان با وهابی‌ها اشاره کرده و کمبود اصلی و مایه شکست آن گروه را ایستادن کنار وهابی‌ها خوانده است. هیچ جایی نگفته است که طالبان نیروی نیابتی و گروه وابسته است. چرا؟

جواب در نامه عبدالباری جهانی نهفته است. او نوشته است که قدرت به دست پشتون‌های قندهار و جنوب غرب انحصار شده است. انحصار را نکوهش کرده، اما نه به این دلیل که انحصار قدرت به دست ملاهای مزدور، نادان و ضدتعلیم زشت است و آنان نمایندگان و رهبران جامعه پشتون نی، بلکه دشمنان مردماند و همه را با گرسنگی، بندگی و بدبختی روبه رو کرده‌اند، بلکه از این جهت که دوام حاکمیت انحصاری قندهاری‌ها به این شکل ممکن نیست و احتمال دارد روزی مردم مشرقی یا شمالی قدرت را انحصار کرده و پشتون‌ها یا قندهاری‌ها را سرکوب کنند! شاعر مشهور، سراینده سرود ملی و وزیر اطلاعات و فرهنگ دوره جمهوری اسلامی، این‌قدر آگاهی سیاسی دارد.

در سراسر متن آقای جهانی نگاه خام قومی و محلی‌گرایی (قندهاری) موج می‌زند. او از ضرورت دموکراسی، جمهوریت و زندگی مدنی چیزی نگفته و از مردم نخواستنه است تا همه، از تمام اقوام، برای براندازی این اداره جاهل و وابسته همدست شوند، بلکه چشم به طالبان قندهاری‌اش دوخته و آنان را نصیحت کرده که افراط نکنند، قدرت را با دیگران (طالبان مشرقی، جنوبی، شمالی و مرکزی) شریک سازند و مکتب‌ها را باز بگذارند، ورنه حکومت را از دست خواهند داد. نگرانی اصلی آقای جهانی، سقوط طالبان با محوریت قندهار است، نه حقوق بشری افغان‌ها. این بسیار دردآور و در عین حال برای کسانی که به مسایل کشور با چشم باز می‌بینند، روشنی‌بخش است.

ما حق داریم بپرسیم که اگر نرمش آقای جهانی در برابر این «مشران قدرمن» به علت قندهاری بودن نیست، از چیست؟ اگر به فرض قدرت را طالبان اوزبیک شمال شرق این‌گونه انحصار می‌کردند، آیا باری جهانی با همین نرمش سخن می‌گفت؟

لب لباب نامه آقای جهانی خطاب به طالبان قندهاری این است: کاری نکنید که اگر فردا دیوهای مناطق دیگر حاکم شدند، از «ما» تقاص بگیرند. ما، او، ما مردم نیست، بلکه ما قومی و طالبی است. او خود را طالب می‌داند و طالب را نماینده جامعه پشتون. پیام نامه جهانی این نیست که طالبان جاهل حق حاکمیت ندارند، بر مردم قندهار و جنوب غرب ظلم می‌کنند و حق مردم پشتون را برای آزادی و کار مثل دیگر ساکنان کشور گرفته‌اند. باری جهانی خود را نماینده دختران و پسران محروم از مکتب پشتون، گرسنگان و قربانیان آن جامعه نمی‌داند؛ او خود را هم‌سوی جنگ‌جویان، قومندانان و ملاهای ظالم می‌داند، و چون کارشناس دوام حاکمیت طالبان عوامل احتمالی فروپاشی آن «امارت» را حلاجی و نگرانی‌اش را از احتمال واکنش‌های متقابل ابراز کرده است.

آقای جهانی گفته است که افغان‌های خارج‌نشین به خاطر اعمال طالبان «از نام پشتون می‌شرمند». این عبارت ذهنیت طالبانی جهانی را نشان می‌دهد، نه شرمندگی پشتون‌ها را. پشتون‌های روشن‌فکر هزاران نام پرافتخار در فهرست تاریخ خود دارند و سربلند برای فردای آزاد کشور می‌رزمنند. پینه طالب به جان پشتون‌های آگاه نمی‌چسبد و آنانی که با دیدن عقب‌ماندگی‌های جاهلان حاکم غیرت پشتونی‌شان خدشه‌دار می‌شود، روشن‌فکر نیستند، بلکه انسان‌های درمانده و گرفتار عقده‌های قومی‌اند.

این متن ۱۱ ساعت پس از نشر نامه آقای جهانی نوشته شده است. تا این وقت، نامه او از سوی درس‌خوانده‌ها و فعالان رسانه‌ای افغانستان به‌طور گسترده استقبال و تمجید شده است. البته و خوش‌بختانه افراد معدودی آن را نقد کرده‌اند. در صفحۀ فیس‌بوکش ۷۱۶ نفر نامه او را باز نشر کرده و نزدیک به چهار هزار لایک و قلبک گذاشته‌اند. اکثریت مطلق آنان از نامه «تاریخی» جهانی طالب‌دوست به هیجان آمده‌اند.

در کشور ما شعر مثل دین به بلا تبدیل شده است. مردم تصور می‌کنند هر کسی که چند کلمه عربی گفت، ملا و بحق است و هر کسی سخن منظوم سرود، شاعر و آگاه است.

دو بلا شاعر و ملا در جامعه ما، نقش ویرانگر دارند. یکی با ایمان مردم و دیگری با عواطف آنان بازی می‌کند. هر چه مردم از منابع مکتوب و منثور، از امکانات مذاکره و استدلال محروم باشند، به همان اندازه به اوراد و اسناد مقدس اتکاء می‌کنند و به نظم و شعار روی می‌آورند. مردم افغانستان به دلیل محرومیت از دسترسی به منابع غیرشعری و امکانات مذاکره و استدلال، بسیار به شعر و اقوال وابسته مانده‌اند. خیلی از شاعران متأسفانه آدم‌های خیالاتی و کم‌سوادند و مثل ملاهای مدرسه‌نی ذهن محدود و قالب‌شده دارند. شاعران بزرگ و آنانی که در فلسفه، سیاست و فرهنگ مطالعه و تحقیق می‌کنند و در زندگی روزمره نیز آستین بر زده و حاضر در میدان عمل زندگی می‌کنند، استثناء اند. شاعرانی داریم که در عصر خود ابزار مترقی بسیج سیاسی را مهیا می‌کنند و چشم‌اندازهای روشن را به روی مردم می‌کشایند، علیه مستبدان می‌ایستند و صدای مظلومان می‌شوند؛ اما باقی لشکر شاعران مشهور، نیمچه مشهور و کم‌مشهور، ملاهای ادبی مغرور و جاهل‌اند.

عبدالباری جهانی یکی از قله‌های شعری افغانستان و در عین حال از مرداب‌های جهالت سیاسی در جامعه ما است. او با وجود جایگاه بلندی که در ادبیات دارد، شدیداً قوم‌باز، محلی‌گرا (قندهاری‌باز) و گرفتار ذهنیت قرون وسطایی است. او احتمالاً بسیار کم کتاب‌های غیرشعری و غیرادبی می‌خواند و ذهنش میان اوراق کهنه اشعار و افکار بازمانده از صدها سال قبل قفل شده است. اشعارش پر از لاف‌و‌گزارف‌های قومی و احساسات قشری است. او در سال ۲۰۱۱، زمانی که

انتحار، مکتب‌سوزی، تخریب جاده‌ها، گردن زدن و کشتار افراد ملکی از سوی تروریستان اوج گرفته بود، مثنوی طولانی در تمجید انتحاری سرود و در آن از جنگ کفر و ایمان و اندوه مادر یک فرد انتحاری سخن گفت و با درد که آن شعر تا ارگ و سپیدار زمزمه شد و آه‌ها و اشک‌ها را برانگیخت. در محافل ادبی بسیار استقبال شد و تفسیرهای بسیار را در پی داشت. بندرت کسی افکار عقب‌مانده در آن احساسات منظوم را نقد کرد.

هنگام خواندن شعر و نامه آقای جهانی، مردم شعرزده به یاد نمی‌آورند که او در دور اول حاکمیت طالبان به ملا عمر سر خم کرد و به قندهار نزد ملای کلان رفت تا او را مشوره دهد. در دور دوم حاکمیت آن گروه نیز او در آغاز از آن «تحول» با اشعار و بیانات حماسی و استعاری استقبال کرد، به نقد جمهوریت زبان گشود و چشم‌پهرا ملامهای قندهاری‌اش نشست تا شمله قوم را بالا کنند. وقتی دید که ملامهای ذهن او با ملامهای میدان سیاست فاصله دارند، یگان شکایت سر داد و آه و ناله کرد که چرا «مشران قدرمن» فرصت را می‌سوزانند، اما همچنان حامی امارت و ملا هیت‌الله ماند. چند ماه قبل کار به جایی کشید که آوازه برگشت او به کابل یا قندهار و همکاری با طالبان سر زبان‌ها افتاد و عاقبت او مجبور شد اعلام کند که پیر شده و توانایی برگشتن ندارد و از بسته شدن مکتب خوش نیست، چند آه و شکایت سر داد و گفت حاضر نیست با این وضعیت به وطن برگردد. او متأسفانه در این روزهای سخت کنار مردمش نایستاده و شعرش را ابزار مبارزه برای وطن فروخته‌شده و ملت دربند، نساخته است.

با همراهی شاعران و ملامهای نادان، وطن به صلح نخواهد رسید؛ مبارزه در برابر شاعران قوم‌باز و عقب‌مانده، به اندازه مبارزه با ملامهای مزدور، ضد تعلیم و دشمن ترقی، مهم است.

Abdul Bari Jahani

بسم الله الرحمن الرحيم

د افغانستان د اسلامي امارت مشرانو نه دريم برانيستی ليک:

د اسلامي امارت قدرمنو مشرانو السلام

عليکم

پوهنيزم چې زما دغه ليک به يا ناسي نه و نه رسوي او که دزبه ورسوي نو بندياسي اعزبه به و نه کوي: خو زه د يوه تعلیم یافته، بودا او مهنه‌افغان په جنت، د خپل وجداني مسووليت د رفع کولو لپاره دا خو کرښې دزبه ليکم.

دزمو مشرانو! تاسي له يوې خوا د ايسو او پوهنتونونو دروازي د نجونو پرمخ بندي کوي او هغه سکينه مامورينې مو په کورونو کې کسبکولو دي چې د خپل اولاد لپاره د نفقي برابريلو مسووليت بې درلود. په دې توگه مو په هيواد کې دننه او له هيواد څخه بهر ټول تعليم یافته کسان له ځان څخه جوازې کوي دي.

د بيان د آزادۍ پر ضد مو جهاد اعلان کوي او هر څوک چې ستاسې پر گړيو باندې د استغاد جوازې کوي هغه د مطيع الله ولسا په څير په زندان نه ناسي او د زنداني گڼولو لپاره بې داسې دليل راوړي چې نه په دليل او نه په بهر کې د جا د قناعت وړ دي. د دې ترڅنگ لا، د پخواني رژيم د طرفدارانو او قوماندانيو، په مرموز شکل غلځونه روان دي چې ټول خلک بې ستاسې څخه بولي او په دې اړه ستاسې د بې خبرۍ اغلاميو ته هيڅ څوک غور نه ايردي اوپاور نه به کوي.

دزمو مشرانو! په زور د قدرت نيول ممکن دي خو په زور ساتل يې، تاريخ ټاټه کړي ده چې، غير ممکن دي، دې ليکې به باند ستاسې نومچه را وروم چې نه پښتانه او نه د افغانستان هيڅ قوم دا حق لري چې قدرت انحصار کوي او نور قومونه، چې د پښتنو په څير، له سل هاوو او جنس زرهاوو کلونو راهيسې په دې حاوره کې اوسېږي له قدرت څخه محروم او بچريد کړي. ستاسې، د نظام اوسني قدرت نه يوازې د پښتنو ليکه په خاصه توگه د جنوب غرب د حوزې د طالبانو، يا په اصطلاح لوي کندهار، په لاس کې دي، په دې توگه مو د هيواد ټول انعام، نانگ، هزاره، اوزبک، ترکمن او نور واړه قومونه، او حتی غير کندهاري پښتانه، له ځان څخه جوازې کوي او ټولو پښتنو ته، په توره بيا د جنوب غرب د حوزې اوسيدونکو ته، بد بڼې کړي دي، که خداي مه کړه کومه بده پښه کوي ( چې جوازې، لکه خرنگه چې ومو ليدل، په هيڅ توگه د اعتبار وړ نه دي) نو بيا به ټول پښتانه، چې ستاسې سره په هيڅ ډول گډه کې شريک نه ول په ټول تاوان کې درسره شريک وي.

چې جوازې، لکه خرنگه چې ومو ليدل، په هيڅ توگه د اعتبار وړ نه دي) نو بيا به ټول پښتانه، چې ستاسې سره په هيڅ ډول گډه کې شريک نه ول په ټول تاوان کې درسره شريک وي.

زما دا خبرې ټوکې مه گڼې، دلته، زموږ مخې ته، د شوروي اتحاد سرو لښکرو شرمونکې ماته وکړه. د پاکستانې مجاهدينو د وحشت نظام ستاسې په مقابل کې، چې له هغوي څخه د خلکو نارضايت مو اصلي ملگري وو، سقوط وکړ. ستاسې لومړني نظام له واهيانو سره د دوستۍ او له خپلو خلکو سره د دښمني کولو سره وړانديز وکړ. د امريکا او ټولې ناتو قواوو په دې حاوره کې ماته وکړه، تاسې څه فکر کوي؟ تاسې له فولادو جوړ سوې باسټ؟ زه دا نيم چې امريکا به تاسې ته د ډالرو څلوېښت ميليوني بښتې را استوي، مگر د ا بښتې هم تر قيامته دوام نه کوي. امريکا چې د حامد کرزي او اشرف غني د حکومتونو سره وفا ونه کړه ستاسې سره بې هم اتښوالي تر منځ ده.

يوه ورځ به نه امريکا او نه به بې د ډالرو بښتې وي او بيا به تاسې او دغه ناراض او خشميدلي اولس سره پاته باسټ، لکه تاسې چې د امريکا بانکونه او هاموي زړه پوښونه په موټرسنگلونو ونيول د دې وطن ناراضي اولسونه به ستاسې څخه موټر سينگونه به نشي لاس او بايسنگلونو واخلي، خو بيا هم وليم چې له بده مرغه، د ټولو راتلونکو بدو بښنو، تر ټولو لوي تاوان به پښتنو ته رسوي، ځکه چې تاسې ټول پښتانه باسټ او د افغانستان د نورو ټولو اوسيدونکو شريفو قومونو پر حقوقو مو پښه ايښې او تجريد کړې مو دي.

د ترې هر وگي چې ستاسې نوم اوږي په ښه سترگه نه درته کوي، په خارج کې اوسيدونکي افغانان، ستاسې د اعصابو له امله، د پښتانه په نامه شرميږي، ملگري ملتونه ستاسې له ټولو پالنيسو سره مخالفت لري، په ترې کې له هيڅ هيواد، حتی پاکستان، په رسميت نه باسټ پېژندلې، دا حالت تر قيامته دوام نه سي کولای، په داخل کې له ټولو غير پښتون قومونو، منورو پښتنو او په بهر کې له ټولې ترې سره مقابله تر قيامته ممکنه نه ده، تاسې به د قدرت نشې اخيستي باسټ څکه مو سترگې پړدې او غوږونه کاڼه دي، خو مور چې په قدرت کې شريک نه يو او له دې نشې څخه ليري پراته يو هم مو سترگې کار کوي او هم مو غوږونه اوږي، که تاسې نه وينې او نه اوږي نو زموږ او د خپلو ناراضو اولسونو له سترگو او غوږونو څخه کار واخلي، په حرات درته وپلای سم چې په هيواد کې دننه، لکه ستاسې د لومړني طالباني نظام په څير، چې ما يې پخپله ملا محمد عمر ته يادونه وکړه، په سلو کې سل خلک درڅخه ناراض دي، او د تاريخ په حافظه کې داسې قدرت نسته چې پر دښمن او ناراض اولس بې تر اېده په زور حکومت کړي وي.

و ما علينا الا البلاغ المبين

عبدالباري جهاني

د وري لسمه، 1402 لمريز کال